بسم‌‌الله الرحمن الرحيم

و الحمدلله ربّ العالمين و صلّی الله علی سيدنا رسول‌‌الله و آله الطيبين الطاهرين المعصومين و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعين اللهم وفقنا و جميع المشتغلين.

علی ای حال بحثی که در اين­جا راجع به همان بحث خودمان بحث متن داشتيم بحث می­کرديم تأثير سنت بودن يا فريضه بودند در باب متن و عرض کرديم اين بحث خيلی طولانی است يعنی بحث سنت و فريضه و سنن پيغمبر و تشخيص سنن يک بحث طولانی است و حقيقت سنن ما خيلی موجز و مختصر يک کلياتی را عرض کرديم ليکن تأثير او در به اصطلاح دنيای اسلام خيلی تأثيرگذار بود در مقام تعبير يعنی در ادبيات قانونی در ميان ادبيات، از اين عبارتی که از اميرالمؤمنين نقل شده مثلاً اميرالمؤمنين مکروه يعنی حرام بسنة رسول­الله، اين مکروه را از همان زمان يواش يواش بين حرام کتاب با حرام سنت فرق گذاشتند آن وقت تعابير، حالا نمی­دانم ينبغی در می­آيد لاينبغی چقدر کلاً در کتب هست در روايات يعنی، مثلاً کلمه لاينبغی، کلمه يکره، کلمه انی اکره، خب عده­ای شان کراهت مصطلح است اگر طبق اين قاعده­ای که من عرض کردم اصل اولی در تمام اين­ها اين است که به عنوان حرام باشد کراهت مصطلح بايد بر قرائن و اين حرام هم اشاره­ای به حرام به سنت است، و عرض کرديم سنت در حقيقت دو جور است يک جور آنی است که می­گويند سنّ رسول­الله، قضی رسول­الله اين­که همان متعارف سنت است، ظاهراً فتوای هم که فقهاء از مجموعه ادله در می­آوردند آن هم تعبير به سنت نمی­کردند ليکن ارزش سنت دارد باش معامله سنت می­کردند، فرض کن از لاتعاونوا علی الاثم و العدوان استفاده می­کردند حرمة الاعانة علی الاثم اين هم ارزش سنت پيدا می­کردند مثلاً می­گفتند يحرم بيع العنب لمن يجعله يا لمصنع الخمور مثلاً اصلاً برای کارخانه شراب­سازی فروختن انگور هم حرام است و بازهم تدريجاً يک مقداری از احکام را رو قواعد در آوردند اصلاً نه حالا از يک نصی، فرض کن همين مثال اعانه بر اثم را آن فرض ديگرش مقدمات حرام، اصلاً بحث مقدمه واجب يا مقدمه حرام را روی قاعده در آوردند که اگر يک امری واجب شد آن مقدماتش هم واجب می­شود يا نه؟ که آن خب خيلی هم بحث کردند و مخصوصاً آقايانی که متأخر هستند می­گفتند اين مسلم است خب مقدمات وجودی دارد بايد انجام داده بشود اما اين­که خودش اين عنوان واجب باشد نه، مثلاً اگر همين مثال عرفی معروف گوشت بخر توش نخوابيده بازار برو گوشت بخر يعنی گوشت بخر اما خواهی نخواهی عملاً اين طور است احتياج به گفتن ندارد طرف اگر می­خواهد گوشت بخرد بايد بازار برود، اين هست توش و اين چون دو طرف می­دانند هم آمر هم مأمور می­دانند که گوشت خريد بدون بازار رفتن نمی­شود خواهی نخواهی مطلب ثابت می­شود و ما توضيح داديم اين­که بعد مسأله تعدد عقاب و ثواب و اين حرف­های که هست و من عرض کردم اصل مبحث مقدمه واجب يک اشاره­ای هم اصولی بکنيم اصل مبحث مقدمه واجب اصولاً برای اثبات وجوب شرعی بود اين وجوب عقلی که به قول آقايون هست نيست، اصلش آن وقت اين دوتا،

س:

40: 3

است ديگر

ج: دوتا نکته دارد اين نکته­هايش اين نيست که آقايون نوشتند آنی که ما می­فهميم از کلمات قدماء و ارتکازات اصوليين يک نکته عرفی دارد يک نکته هم به قول خودشان تحليل قانونی نکته عرفی­اش اين است که ببينيد دقت کنيد در عرف عام چون از همان اول مباحث خطابات قانونی را رو قانون عبد و مولا بردند اصلاً اصلاً خطابات قانونی را تفسير خطابات شرعی را بردند رو خطابات عبد و مولا، کانما اين طور می­گفتند اگر قرآن فرمود: يا ايها الذين آمنوا اقيموا الصلاة، کانما انسان صدتا عبد داشته باشد بگو ای بندگان من هر کدام يک سطل آب بياوريد اين فرقش اين است به جای خطاب به عبد واحد باشد به عبيد است يا ايها الذين آمنوا هم همين طور است يعنی تصور کلی مثل انحلال اصلاً اين­ها توجه نکردند تصور کلی آن تصور عبد و مولا بود اين حالا يک توضيح اجمالی هم بگويم چون کسی نگفته که شما فرموديد برای ابحاث اصول اين حقير سراپا تقصير هشت­تای فضای اصولی در اصول درست کردم البته بيشتر می­شود تصور کرد آنی که الآن موجود است در کتب اصول سنتةً و شيعة قديماً و حديثاً از اول تا آخر هشت فضای اصولی را ما توضيح داديم.

فضای اول اين است که ما اراده تشريعی يا قانون را تطبيقش بدهيم مطابقش بکنيم با اراده تکوينی، مثلاً اگر فرض کنيد يک نفری تو اتاق است اين را از اتاق بياورد بيرون می­گويد اخرج اين اگر اراده تکوينی بوده چه کار می­کرد دستش را می­گيرد می­گذارد بيرون، اين اراده تکوينی بيرون گذاشتن است اراده تشريعی اخرج است ما بياييم تمام اصلاً مسائل اصول را اين طوری معنی بکنيم که اين اگر اراده تکوينی، مثلاً همين مسأله مقدمه واجب فرض کن اگر بخواهد گوشت بخرد بايد برود تو خيابان فلان بعد برود تو بازار آن­جا گوشت بخرد اين اگر می­خواهد همين را با اراده تکوينی نشان بدهد چه جوری نشان می­دهد؟ اين را ور می­دارد در دکان قصاب می­گذارد يا اين را بر می­دارد از اين لا به لای خيابان رد می­کند بازار

52: 5

در اين اراده تشريعی در اراده تکوينی خوب دقت کنيد اين بحث مقدمه واجب را خيال نمی­کنيد نمی­شود نه همين هم می­شود تفسير اراده تشريعی به اراده تکوينی ما اصلاً هرجا گير کرديم در مسائل اصول در حقيقت تصوير اين جهت را بکنيم مثلاً اگر گفت که می­خواهد بهش بگويد آب نخور، آب نخور چه جوری می­کند؟ مثلاً دست و پايش را می­بنده، دستش را می­بنده که آب نخورد يا ظرف آب را بر می­دارد از جلوش، خوب دقت کنيد اين دوتا فرق می­کند اين اراده تشريعی ما وقتی می­گويد لاتشرب الماء اين اراده تشريعی اگر بخواهد تبديل بشود به اراده تکوينی به چه صورت است اين را مبنای اول قرار داديم.

مبنای دوم فضای دوم فضای لغوی است ما دنبال آن الفاظ و دقايقی است که در الفاظ هست مثلاً يکدفعه می­گويد حرم عليکم يک دفعه می­گويند لاتنکحوا ما نکح آبائکم بگوييم اين­ها يکی يکی فرق می­کنند يعنی مسائل اصولی را ما اگر می­خواهيم تفسير بکنيم تحليل بکنيم آنچه که در لغت هست حرم يعنی شما محروم هستيد محروميت شما اما اگر گفت مثلاً لاتنکحوا لا يعنی شما را می­گيرد نمی­گويد يعنی جلو شما را می­گيرد جلو شما اگر گفت اجتنبوا يعنی شما يک جانب باشيد آن يک عمل جانب باشد اين طوری خوب دقت بکنيد اجتنبوا يعنی شما يک جانب باشد آن يک جهت و جانب و الی آخره.

معنای فضای سوم فضای است که اصطلاحاً عرف عام اسمش را می­گذاريم يعنی عرف به طور طبيعی حالا کار نداريم به آن مقدمات پخته و اين­ها چه می­فهمند، چهارم فضای عبد و مولاست در فضای عبد و مولا، خوب دقت کنيد نکته اساسی در فضای عبد و مولا عبد با تمام اجزاء وجودش استخوانش و گوشتش و پستش و اين­ها ملک مولاست اين خيلی نکته است يعنی آنی که فارق اساسی است بين عبد و مولا، و قانون اين طور است در قانون افراد ديگر به ملک و پوست و اين­هايشان ملک قانون يا مقنن يا مجلس يا پارلمان يا پادشاه نيستند عبد و مولا نکته­اش اين است و لذا طبيعتاً يک حالات خاصی پيدا می­شود و فوارقی دارد که الآن نمی­خواهم وارد بشوم چون غرضم الآن ورود در اين بحث نيست.

و مسأله فضای پنجم فضای کلامی است در فضای کلامی مسأئل را از ديدگاه عقوبت عقاب و ثواب و از اين ديدگاه نگاه می­کند صحت تکليف و آيا درست است تکليفش يا نه؟ عقابش متعدد است يا نه؟ از اين ديدگاه بررسی می­کنند، فضای ششم به اصطلاح فضای به اصطلاح بلی پنجم کلامی بود، فضای ششم فضای فلسفی بود و تفکرات فلسفی که تقريباً در فقه ما از زمان مرحوم فخرالمحققين در اين ايضاح شرح قواعد پدر زياد بحث­های فلسفی را مطرح می­کنند بعدها هم مثلاً در اصول ما فرض کن در اين کتبی مثل کفايه خيلی حالا اصطلاحات يا مرحوم حاج محمدحسين که ديگر بيشتر مباحث اصولی را می­آورد.

فضای هفتم هم فضای به اصطلاح فقه مقاصد به دنبال مقاصد شريعت رفتن، فضای هشتم فضای قانونی، اصلاً بگوييم اين مباحث اصولی براساس قانونی تفسير می­شود که يکی از توابعی يکی از به اصطلاح يکی از آثار فضای قانونی اين است که خطابات قانونی، اين خطابات جزو آثارش است اصل تفکر الآن در حوزه­های ما به طور متعارف اصول، حالا مثلاً فضای عرفانی هم می­شود تصور کرد اما آنی که الآن متعارف است در کل حوزه­های ما، من ديگر برايتان جمع کردم از اول اصول را تا حالا هشت­تا فضاست آنی که خيلی بين علمای اسلام جا افتاده فضای عبد و مولاست در بين اهل سنت بيشتر فضای مقاصد است فضای مقاصد هم جا افتاده در حوزه­های ما الآن شايد هم اهل سنت جديد چون من از بعض کتب اصولی اهل سنت جديد همان قديم است ورداشتند جديد چاپش کردند نکته خاصی دارد آن­های که من ديدم البته نمی­خواهم، اما به هر حال احتمالاً اما در بين ما الآن يواش يواش مسائل قانونی و فضای قانونی دارد مطرح می­شود اين هشتمی به اصطلاح بيشتر و اما آن­های ديگر خيلی مثلاً فضای لغوی يا عرف عام خيلی مطرح نيست فضای کلامی،

س: فضای لغوی همان عرف عام نيست؟

ج: نه عرف عام نه عرف خاص يعنی عمومی مثلاً برو بيرون از اين چه فهميده می­شود اين طوری عرف عام، و در ميان اوائل اصول چون اصولاً کتب اصول را متکلمين نوشتند اصلاً عده­ای از اصولی­ها کتاب اصول مثل مغنی قاضی عبدالجبار اصولش داخل خود کلام است اصلاً در کتب کلام نوشتند لذا تأثر کلامی در اين فضای وسط زياد است قرن چهارم و پنجم و ششم و هفتم تأثر کلامی زياد است،

س: فضای عقلائی کجا قرار می­گيرد آن موقع

ج: عقلائی

س: تو هشت­تا

ج: هشت­تا يعنی قانونی ديگر جای خاصی ندارد بلی

س: بعضی­ها عقلائی گفته بودند قصد قانونی مثل آقای طباطبايي که اصول را کلاً عقلائی می­داند ولی هيچ بحث قانونی را

ج: خب نمی­شود قبول کرد، فضای عقلائی بايد برگرده من گفتم فضای عرفانی هم می­شود می­شود تصوير کرد آنی که الآن ما داريم اين است هشت­تا فضاست و لذا گاه گاهی يک بحث مشکلش کجا پيدا می­شود يک بحث اين است که اين آقا از راه فضای عبد و مولا

34: 11

بعد آن می­خواهد از راه فضای فلسفی وارد بشود يا فضای کلامی لذا بهم نمی­خورند اصلاً لذا آمديم اين، ما آمديم اين فضاها را جدا کرديم که هر وقت می­خواهيد بحث بکنيد حدود فضا را اول مشخص بکنيد دقت کرديد وقتی مشخص شد الآن در اين مسأله مقدمه واجب يک فضای عبد و مولاست دو فضای قانونی نه ديگر فضای کلامی را

س: ترکيب می­شود آخر

ج: نه می­گويم از اين راه

س: همين بحث مکروه بخواهيم پياده کنيم از نگاه عرفی خب اين ممنوع است، مکروه يعنی واقعاً

ج: نه اين اصطلاح متشرعه است و لذا من عرض کردم اين­که امام می­فرمايد

س: در روايت هست

ج: به همان روايت، امام به تعبير فقهائی ادبيات فقهائی را به کار برده شأن امام،

س:

28: 12

ج: می­دانم فان لرجب فضله اين تعبير فقهائی است و الا حقيقتاً امام می­خواهد بگويد تو ماه رجب اشکال ندارد شما قبل از ماه رجب احرام ببند دقت فرموديد اشکال ندارد قبل از ماه شعبان اگر احرام ببند تو ماه رجب باشد معذرت می­خواهم شما تو ماه شعبان نرسيده به ماه شعبان تو ماه رجب احرام ببنند قبل از ميقات هم باشد اين تعبير فقهائی است ادبيات فقهاست نه ادبياتی که مناسب با شأن امام است، آن وقت مقدمه واجب را ما گفتيم دو راه ممکن است يکی فضای عبد و مولا ببين فضاها ديگر مشخص شد اگر فضای لغوی گرفتيم خب آن همان است گفت برو گوشت بخر، نه توش دارد کلمه بازار نه برو، هيچ دلالتی انحاء دلالت ندارد ديگر گوشت يعنی گوشت برو يعنی برو بخر هم بخر اين ربطی به بازار و اين­ها ندارد ليکن ما عرض کرديم در عبد و مولا اگر مولا به عبدش گفت برو گوشت بخر مثلاً من باب مثال و ديد عبد نرفته خوب بهش اعتراض می­کند می­گويد چرا نرفتی و بعد مثلاً به اصطلاح اگر گفت بايد برويم برای قصابی مثلاً پول می­خواهد يا منتظرم ماشين بيايد هنوز ماشين نيامده بايد ماشين سوار بشوم ديگر اعتراض مولا وارد نيست يعنی کانما مولا روی مقدمات هم مؤاخذه می­کند يعنی در فهم عبد و مولا، چون عرض کردم يک نکته مشکل اساسی که آقايون بحث عبد و مولا را مطرح کردند ملتفت نشدند عبد به قول صاحب کفايه به شراشير وجوده ملک مولاست اين خود ملکيت بر تمام اجزاء تأثيرگذار است ملتفت نشدند وقتی تمام پست و استخوانش و همه حيثياتش ملک مولاست،

س: در واقع مقدمه لايتم الواجب الا به هست که همين را می­گويند چطور ممکن است برای مقدمات مؤاخذه کنند،

ج: خب می­کنند می­گويد چرا نرفتی

س: اين­که چرا واجب را انجام ندادی،

ج: نه همين سؤال سر اين است می­گويد چرا واجب را انجام ندادی، می­گويد نه منتظر ماشين هستم ماشين بايد بيايد تا بروم گوشت بخرم، قبول می­کند يعنی کانما يک فهمی هست در اين نکته يک ارتکازی در اين نکته هست، اين ارتکاز به اصطلاح آقايان اگر بحث لغوی مطرح شد بحث لغوی همان بحثی است که در قاموس­ها و فرهنگ­ها نوشتند برو يعنی برو، گوشت يعنی گوشت بخر هم بخر اما وقتی نوبت عبد و مولا رسيد و اين تمام وجودش ملک مولاست و بايد آن مطلوب مولا را حاصل بکند اين حرف­های که مرحوم صاحب کفايه تو تجری و اين­ها می­زند اين روی تصور عبد و مولا، اصلاً کفايه رو تصور عبد و مولاست اين­ها ملتفت نشدند در عبد و مولا الآن نمی­شود با قوانين جديد مطابقش داد چون در آن­جا ذات عبد ملک مولاست

س: اين طوری که می­فرماييد با شراشير وجودش که نيست

ج: چرا

س: برای اين­که نمی­تواند جنايت کند رو عبدش ديگر

ج: چرا آن­ها

س: جنايت نمی­تواند بکند

ج: نه آن­ها فتوی بر اين بود البته اين فتوی محل کلام است که اگر عبد خودش کوشت چيزی ندارد مگر اين­که اعتاد قتل العبيد

س: مثله نمی­توانست بکند حالا کشتن يک بحث است

ج: حالا مثله چون ولو بالکلب العقور آن نکته­اش نکته ديگری است آن ولو بالکلب العقور آن نکته ديگری است اين دارند در بحث ديات دارند که اگر عبد خودش را کوشت چيزی نمی­گيرند برايش

س: اصلاً ولی دمش است

ج: خب همين ديگر برايش نمی­گيرند بلی الا من اعتاد قتل العبيد آن­جا دارد حالا به هر حال اما اين واقعيتی است ديگر خب اين را نمی­شود انکار کرد اما در نظام قانونی اين جور نيست لذا ممکن است يک کسی بگويد ما چون نظام عبد و مولا قبول کرديم و عرض کرديم من کراراً عرض کردم بدون شک و بدون شبهه ظواهر روايات رو نظام عبد و مولاست ادبيات ادبيات عبد و مولاست اين قابل انکار نيست ليکن با تأمل در آيات و روايات روح خطابات شرعی روح قانونی است اما ادبياتش خيلی جاها ادبيات عبد و مولاست ما بين ادبيات و روحش را فرق گذاشتيم،

س: بعد اين قانونی نپذيرفتند ديگر از حضرت امام که بعد حالا

ج: چون اصلاً عرض

س: اولش نبود از کس ديگر بود ولی به هر حال توی حوزه اين را نپذيرفتند

ج: چون می­گويم درست بحث نشد

س: آری اشکالات

ج: برای اين­که از اول درست بحث نشد اين روح روح حالا پس بنابراين اين­که می­گوييم تکليف دارد به اين معنی در به اصطلاح در فرهنگ عبد و مولا اين وجوب مقدمه فهميده می­شود يا مثلاً می­گويد من منتظر ماشين هستم ماشين نيامده يا من نگاه کردم پول نبود بخواهم سوار ماشين بشوم بايد پول بدهم ديگر مولا اعتراض نمی­کند ببينيد،

س: اعتراض نمی­کند يعنی واجب ديگر مقدور نيست مثل نصب سلّم

ج: خب می­گويد نه،

س: چرا نرفتی

ج: نه نه می­گويد من گفتم گوشت بخر نگفتم چرا ماشين آمد يا نه؟ چرا؟ چون عرف ماشين آمدن را مثل همان می­بيند مندک در او می­بيند نکته اين است بحث ضد هم همين طور است عکس اين است

س: همه­شان ملازمه است ديگر

ج: نه بحث ضد هم اين ملازمه به اين معنی است نه آن ملازمه

س: جای که ملازمه تعديد نکنيم بحثی

ج: يعنی به عبارت اخری حالا من با بحث قانون توضيحش می­دهم، ببينيد در بحث ضد هم اگر گفت برو گوشت بخر بعد ديد خوابيد می­گويد چرا خوابيدی گفتم برو گوشت بخر، يعنی کانما برو گوشت بخر يعنی کار ديگر نکن،

س: ضد عام را می­گوييد

ج: ضد خاص، می­بيند مشغول نوشتن است می­گويد بهت گفتم برو گوشت بخر با اين­که ضد خاص عام نيست چرا مشغول نوشتن هستی، اين­ها نکته­اش اين بود توی فرهنگ عبد و مولا اين فهميده می­شد اين را آوردند توی اصول، آقايون هم گير کردند و ملازمه و عقل و از اين حرف­ها را در آوردند اين يک مطلب عرفی بسيط بود حالا به لحاظ، اين به لحاظ عرف عبد و مولا به لحاظ قانونی مشکل نکته نکته ديگری است اين نيست نکته به اصطلاح آن نکته قانونی نکته­اش اين است اگر در جاي اعتبار قانونی به يک عملی تعلق گرفت و آن عمل با عده­ای از اعمال عرفی يا تلازم دارد يا تعاند دارد، آن عمل با عده­ای از اعمال عرفاً يا تلازم دارد يا تعاند دارد آن اعتبار به آن­ها هم سرايت می­کند يا نه؟ مثلاً گوشت خريدن با بازار رفتن تلازم دارد گوشت خريدن با خوابيدن تعاند دارد اگر بخوابد که نمی­تواند گوشت بخرد با نماز خواندن تعاند دارد يکيش می­شود مقدمه واجب يکيش نهی از ضد،

س:

4: 19

گفتن اين­که سرايت کند لغو است آخر چرا سرايت کند

ج: خب می­گويند اعتبار معنای اعتبار،

س:

12: 19

ج: نه می­دانم آن عقوبت بحث کلامی شد کلامی را بايد

15: 19

اول برسيم خود اعتبار چون امور اعتباری طبيعتش اين جوری است امور اعتباری مثل امور تکوينی نيستند که سرايت بکند سرايت که توش معنی ندارد اين نکته نکته جعل است اگر جعل تعلق گرفت بحث سر اين است دوتا عمل است يا باهم تلازم دارند يا باهم تعاند دارند قبل از جعل ربطی به جعل ندارد جعل که آمد به يکی خورد با آنی که تلازم هم دارد بخورد، با آنی که تلازم دارد ضدش بخورد،

س: اصلاً نياز نيست بخورد

ج: چرا

س: چرا بخورد به همين­که در واقع آن با آن چسبيده هست ديگر

ج: خب نه اين­ها می­خواهند بگويند درست است بهم چسبيده است اين نتيجه اثر قانونی دارد قانون می­شود آن­هم وقتی جعل قانونی به يک چيزی خورد دقت کنيد اين يک تفسير قانونی است اين ربطی به اين آقايونی که شما نگاه بکنيد مسأله ضد، من دوتا تفسير دادم يک تفسير عبد و مولا برای قاعده ضد، يک تفسير قانونی تفسير قانونی يعنی اين، جعل قانونی به دوتا امری که در خارج بدون اين­که شما حساب بکنيد يا تلازم دارند يا تعاند دارند نه با چيزهای ديگر با اين دوتای که يا تلازم يا تعاند آن وقت بياييم قائل بشويم سؤال بکنيم که حالا تلازم دارد همين جعل به آن­هم می­خورد قبل از جعل باهم تلازم داشتند قبل از جعل باهم تعاند داشتند ربطی به جعل ندارد ربطی به عالم جعل ندارد آن وقت اگر اين طور شد مثلاً حالا مثلاً می­گويد آقا قانون آمد که شما بايد روز سه­شنبه مثلاً به ادارات ماليات فلان ماليات را بدهيد اين آقا بگويد من روز سه­شنبه مثلاً در ده ده فرسخی بودم، قانون می­گويد خب بلند شو سوار ماشين بشو برو بده، يعنی بحث اين است که از نظر قانونی می­توانی او را مؤاخذه بکند می­تواند بگويد آقا اين مطلب به شما واجب شد که بلند شوی بروی چرا؟ چون اين دوتا باهم تلازم دارند پرداخت پول با سفر کردن از ده با هم تلازم دارند،

س: تازه بر ذوی المقدمه هست نه بر آن، بر آن که می­شود در واقع می­گويد

ج: می­دانم ذوی المقدمه اين­ها، آن وقت اين جوابی که اين­ها می­دهند می­گويند بلی درست است باهم تلازم دارند ليکن مقنن به همين تلازمش اکتفاء کرده داعی نيست که مقنن قانون برای لازم هم قرار بدهد روشن شد اگر تلازم بود بين دو امر خب يک اگر به آن ملزوم جعل تعلق گرفت لازم نيست به لازم هم تعلق بگيرد همان يکی کافی است آن می­گويد نه چون اين­ها ذاتاً باهم ارتباط دارند ذاتاً اين دوتا باهم ارتباط دارند پرداخت پول در روز سه­شنبه با سفر ايشان از ده به شهر با همديگر ذاتاً ارتباط دارند،

س: قابل جدايي نيست

ج: قابل جدايي نيست، آن وقت اگر جعل آمد نمی­دانم روشن شد چه می­خواهم، اگر جعل قانونی آمد

س: با هردو

ج: با هردو به يکی خورد آن ديگری هم جعل می­خورد

س: تعبير واحد است ولی به هردو

ج: دقت فرموديد چرا؟ چون اين­ها با قطع نظر از جعل باهم ارتباط داشتند چون تلازم يا تعاند يکی صدق عرفی بود نه لغوی، يعنی اگر خوابيده می­گويد دقت کنيد، می­گويد چرا خوابيدی؟ گفتم برو گوشت بخر ببينيد گفتم برو گوشت بخر چرا خوابيدی نهی خاص می­فهمد،

س: آن موقع دلالت لفظی اصلاً

ج: نيست دلالت لفظی نيست،

س: نيست

ج: دلالت عقلی هم نيست يک دلالت عرفی است مشکلش اين است که اين دلالت روی عبد و مولاست اين قابل سريان به قانون نيست مشکلش اين است،

س: وجهی که می­فرمايد لازمه­اش، اين يک چيزی

2: 23

هم می­شود يعنی حتی در عبد و مولا هم نباشد همين حرف درست است فرمايش شما

ج: نه ديگر اين به خاطر اين­که می­گويد من بهت گوفتم امر مولوي حساب می­کند،

س: جعل است ديگر

ج: می­دانم در امر مولوی نگاه بکنيد اصولاً حالا با يک نکته­ای حالا عرض کنم حالا چون جهات ديگر هم دارد ببينيد در خطابات عبد و مولا آن حيثيت ارتباط با مولا حساب می­شود که صاحب کفايه می­گويد اگر تجری کردی ظلم علی المولی قبيح اهانة للمولی اين چرا؟ چون حکم را يعنی آن جعل را مثلاً آب بيار اين آب بيار مرتبط به شخص مولا می­شود، اين به قول آقايون فارسی­ها کيش شخصيت، اين از قبيل کيش شخصيت است، در قانون ديگر کيش شخصيت نيست اصلاً اين يک نکته اساسی فرق است حالا غير از اين­که آن­جا بشراشير وجود ملک است يک نکته­اش اين و لذا و لذا در بنابر صاحب کفايه می­گويد ظلم بر مولاست اگرکيش شخصيت نبود ظلم بر عبد است نه بر مولا ظلم بر مکلف است لذا يک فارق اساسی که ما آمديم گفتيم بين قانون و بين عبد و مولا اين است که ظلم برمولاست که در کفايه دارد يا ظلم بر مکلف است آن وقت اگر در قرآن آمد گفت و ما ظلمونا و لکن کانوا انفسهم يظلمون، اين روح قانون مراد من از روح قانون اين است، يعنی آن­که کاری که شده اين نيست که تو به من ظلم کردی اصلاً عبد مال العبد و ربّ العبد اصلاً چه است، مثلاً ظلم بر مولا، اين در اين ببينيد و ما ظلمونا و لکن کانوا انفسهم دقت کرديد،

س: اين­که

39: 24

و آنی که شما ملاک را برديد رو جعل جعل ديگر اعم از اين­که اربابيت و رب و اين­هاست اين حتی ولو

ج: خب آن­ هم جعل، خب يکی ديگرش هم همين است خوب دقت کنيد نکته ديگرش هم همين است يعنی نکته ديگرش هم همين است در جعل عبد و مولا لازم نيست مولا جعل­هايش باهم يکنواختی داشته باشد باهم ترابط و تسانخ سنخيت داشته باشد صبح گفت برو مثلاً نوان لواش بخر ظهر گفت آبگوشت درست کن می­گويد آقا آبگوشت با نان لواش نمی­سازد مثلاً من باب مثال در مولا لازم نيست در عبد و مولا لازم نيست سنخيت باشد اما در قانون اين يکی از اصول قانون است مواد قانون بايد ديگر چون در مجلس بودم مواد قانون بايد باهم سنخيت داشته باشند ترابط داشته باشند اين ترابط مواد قانون خودش خيلی مسأله­ای مهمی است،

س: موالی اصول است يا موالی حکيم

ج: حتی موالی حکيم مولاست ديگر،

س: با هم سنخيت

ج: نه مولا علی الاطلاق است نه ديگر مولويت مولا، چون قانون بنابر عبد و مولا اين و لذا حکم مولوی اين است مثلاً حکم مولوی را

46: 25

آنی که نشانه مولويت مولاست ليکن اصطلاحاً اين جور معنی می­کنند حکم مولوی آن است که جزاء دارد کيفر دارد اگر مجلس حالا چون ايشان اين بوده، اگر مجلس ماده­ای قرار داد پشت سرش کيفر قرار نداد اين حکم مولوی نيست، اما حکم ارشادی کيفر ندارد حکم مولوی کيفر، مولويت مولا در کيفر و در جزاء ظاهر می­شود دقت اين يک نکته خيلی لطيفی است و لذا ما ممکن است بگوييم بنابر مثلاً فرض کنيد مثلاً می­گويد: صلّ و لا تغصب آقايون خب می­گويند اين صل يک چيز است لاتغصب چيز ديگر است ربطی ندارد مقام امتثال جمع می­شود و مقام امتثال، ما آمديم برای اولين بار عرض کرديم فضای قانونی را بايد حساب کرد در فضای قانونی سنخيت شرط است اين تسانخ در فضای قانونی هست در فضای عبد و مولا سنخيت نيست مولا صبح يک چيز می­گويد عصر يک چيز ديگر می­گويد،

س: سنخيت در مقام امتثال

ج: در جعل

س: خب در جعل هست ديگر، صل با لا تغصب باهم تناسخ دارد

ج: خب می­دانم آيا نماز باطل است يا نه؟

س: عرض می­کنم اصلاً در امتثال نگاه نکنيد ديگر به قول در خطابات قانونی همين را می­گويند ديگر حضرت امام نکته­اش همين است می­گويد اين­ها در اصلش باهم تضاد ندارند پس هيچ مشکلی ندارد در امتثال هم که ربطی به قانون،

ج: خب ما همين را گفتيم که ما هم قائل به فضای قانونی می­شويم مع ذلک می­گوييم باطل است اختلاف ما با ايشان در همين­جاست ايشان قائل اند به خطابات قانونی، پس اين مقدمات را برای چه داريم می­گوييم که ما قائل هستيم به خطابات قانونی ليکن می­گوييم باطل است نه اين­که درست است چرا؟ چون خطابات قانونی باهم مرتبط اند يکنواختند ببينيد قانون قانون وقتی و لذا قانون وقتی آمد يک جعلی کرد اين طور نيست که قانون جعلش اطلاق برايش تصور بشود جعلش می­رسد تا جايي که خود قانون جلوش را گرفته باشد اين خود به خود است اتوماتيک است اين بيان نمی­خواهد وقتی گفت صل، اين صلّ می­رسد تا آن­جای که قانون گفته اين کار را نکن، خود به خود نمی­گيردش اگر گفت صلّ اين می­رود يعنی به عبارت اخری اينی که الآن مشهور شده در السن علمای ما صل اطلاق دارد لا تغصب هم اطلاق دارد نه صل اطلاق ندارد لاتغصب اطلاق دارد صل ندارد، صل اين اسمش همان فضای قانون، اين تسانخ قانونی طبيعت اين تسانخ قانونی اين است اين اتوماتيک است اين طبيعت قانون است خود اين امر اعتباری نيست خوب دقت کنيد خود اين امر تکوينی، تکوينی به معنای فضای قانون در فضای قانون بايد قوانين با همديگر دارای ارتباط باشند اين نمی­تواند بگويد صلّ برسد تا جايي که خودش گفته نکن، خودش گفت و لذا اصولاً در اصول قديم حتی مثل مرحوم سيدمرتضی در الذريعه ديگر، حالا

39: 28

تحقيقش ايشان اجتماع امر و نهی را با نهی در عبادت يکی گرفته اصلاً اين مثل صل و لاتغصب را مثل لاتصل فی المغصوب گرفته، لاتصل فی الحرير گرفته يعنی قدمای اصوليين چه سنی چه شيعه اختصاص به ايشان ندارد عده­ای شان می­گفتند بحث اجتماع امر و نهی با نهی در عبادات يکی است فرق نمی­کند،

س: مندوحه و غير مندوحه

ج: نه آن­ها که آن­که اصلاً هيچی، اصلاً اين اما الآن بين ما فرق گذاشتند ديگر اگر همان عنوانی که تعبد بهش هست منهی بشود نهی در عبادت است مثلاً لاتصل فی الحرير

س: صاحب کفايه گفته ديگر آن مقدمه می­شود برای اين،

ج: نه چيز است مقدمه هم مصداق صغری و کبری

س: صغری و کبری است ديگر

ج: نه اين نيست نه نکته اين نيست نه، ببينيد اين مطلب را هم خود اصوليين اهل سنت مثلاً ما سيدمرتضی داريم که چهار صد و سی و شش وفات ايشان را دارد ما مرحوم فضل ابن شاذان داريم که تقريباً صد و مثلاً شصت سال، صد و پنجا سال قبل از ايشان بوده ايشان می­گويد نه اين دوتا فرق می­کند همينی که شما به کفايه نسبت می­دهی، يعنی سيدمرتضی می­گويد اجتماع امر و نهی يک چيز است نهی در عبادات يک چيز است يک رساله­ای دارد در بحث عده در جلد شش کافی کلينی ازش نقل می­کند خيلی لطيف است لذا می­گويد اگر نماز خواند در دار غصبی اين نمازش به اصطلاح،

س: فضل ابن شاذان می­گويد

ج: بلی آقا

س: فضل ابن شاذان می­گويد

ج: بلی من اسم ديگر گفتم،

س: سيدمرتضی فرموديد

ج: نه سيدمرتضی می­گويد يکی است می­گويد نهی است

س: يک رساله دارد که

ج: رساله، حالا معلوم، فضل ابن شاذان دارد نه سيدمرتضی مرحوم کلينی نقل می­کند و نقل می­کند که اگر نهی در عبادت شد آن­جا عمل باطل است، اما اگر اجتماع امر و نهی شد باطل نيست، حالا اين مال دويست سال وفاتش قبل از وفات شيخ طوسی است شيخ طوسی گفته نماز در دار غصبی باطل است لباس غصبی، فضل ابن شاذان می­گويد نه باطل نيست درست است اين خيلی عجيب از آن وقت تا حالا اين طور ذهنيت باز الآن هم علمای ما همين را می­گويند بحث اجتماع امر و نهی را از بحث نهی در عبادت، اصولاً در دنيای اسلام چون من هميشه عادت دارم کل تاريخ اسلام را جلو­تان می­گذاريم اين دوتا مثل صل و لاتغصب و لا تصل فی الحرير در اين­ها سه رأی اساسی وجود دارد يک رأی که اين دوتا يکی هستند و نماز در هردو صورت صحيح است اين رأی ابوحنيفه هم اگر در حرير نماز خواند درست است هم اگر در غصب نماز خواند درست است که خيلی رأی شاذی است و هردو را يکی گرفتند، رأی دوم اين دوتا فرق می­کند باب نهی در عبادات غير از باب اجتماع امر و نهی است ليکن در نهی عبادات عمل باطل است در به اصطلاح آن اجتماع امر و نهی صحيح است رأی سوم اين دوتا فرق می­کنند در هردو باطل است اين همانی است که مرحوم شيخ طوسی ادعای اجماع می­کند در لباس و اين­ها يعنی مجموعاً اين برخورد کلی دنيای اسلام با اين دو مسأله اصولی و نتيجه فقهی­اش به اين صورت است هردو مسأله يکی اند و در هردو نماز درست است،

س: برخی هم در بحث ترکيب اتحادی و انضمامی مطرح کردند

ج: نه اين بحث ترکيب اتحادی بحث مصداقش است چون آقايان اصولاً يک وقت ديگر هم توضيح دادم اصولاً در بحث اجتماع امر و نهی آمدند قائل، چون اين از قديم از معالم هم دارد که آيا واقعاً نماز با غصب ترکيب دارد يا ندارد؟ يکی هست يا نه؟ اتحاد دارد يا ندارد؟ آقايان آمدند گفتند بحث اجتماع امر و نهی در جايي است که ترکيب اتحادی باشد عده­ای هم گفتند نه ترکيب انضمامی هم باشد انضمامی را قبول باز دو مرتبه بحث کردند که مثلاً جنس و فصل ترکيبش اتحادی است که مرحوم آقای نائينی قائل است يا ترکيبش انضمامی است که آقاضياء به شدت از اين دفاع می­کند اين حرف­ها که به درد جايي نمی­خورد ما عرض کرديم که آن روايتی که از عمار ابن موسی ساباطی خوانديم در اشد انواع ترکيب انضمامی قائل به بطلان است روايت عمار را خوانديم،

س: غبن و

ج: نه بحث غبن نه، بحث صلاة در حديد، که لان الحديد لباس اهل النار، در آن­جا اين را هم تا حالا نمی­گفتيم ديگر حالا بالاخره سرش را گفتيم از اين معلوم، اصلاً اين بحث را آقايون بی­خود مطرح کرده، اين بحث اصلاً در هردوش يعنی بحث ترکيب اتحادی و انضمامی نبود و برفرض هم به قول آقايون مرادشان از ترکيب اتحادی نه آن معنای فلسفی است مرادشان معنای عرفی در عرفی يکی باشد دوتا يعنی فرق می­کند شما در لباس غصبی نماز بخوانی در اثناء نماز به نامحرم نگاه بکن آن انضمامی است اين اتحادی است مرادشان اين است نه اين اتحادی و جنس و فصل و از اين حرف­های که گفته شد اصلاً آن مراد آقايون نيست مراد آقايون کلاً بعضی­ها هم در اشد انواع،

س: عرفی نگاه می­کنيد به

25: 33

ج: طبعاً ديگر طبعاً، دقت کرديد

س: گاهی عقلی نگاه کردند خراب شد

ج: خرابش می­کنند طبعاً هم چون خطاب است ديگر خطاب بايد فهم عرفی بشود مصداقيت خطاب که فهم عرفی است پس بنابراين ما آمديم يک چيزی گفتيم که ممکن است ما خطابات قانونی قائل باشيم و مع ذلک باطل باشد نه از اين راهی که ايشان رفته صحيح، بگوييم خطابات ايشان توجه به اين نکرده خطابات قانونی باهم ارتباط دارند يعنی اگر خود شارع گفت غصب نکن نمی­تواند بگو نماز بخوان ولو تو غصب، يعنی هر امری هر قانونی وقت آمد يک امری کرد يک مرحله­ای رسيد که خود آن قانون باز جلوش را گرفته ديگر اين دقت کنيد اين يک ارتباط واقعی در عالم قوانين است،

س: اين بحث کاملاً متنی است

س: حاشيه همين­جاست

ج: حاشية حاشيه

س: منتهی

26: 34

کجار بياورد

ج: کجا بياورد تو حاشيه بياورد نه آخر ما همه­اش بحث حديثی می­کنيم خيال می­کند اين تمام می­شود يک بحث اصولی را دقيقی را هم انجام بدهيم که بفهمد ما اهل معنی هستيم اهل بقيع هستيم به قول امروزی،

س: می­خواهم باز کنم و آن اين­که واقعاً در جاهای که بينش عام و خاص من وجه است اين­ها با همديگر تصادف ندارند باهم مدلول دليل باهم

ج: نه در بحث قانون است بحث قانون خودش يک، اصلاً قانون خودش يک فی نفسه به قول امروزی­ها يک واحد حقوقی است خود قانون خودش يک ترکيبی دارد حسابی دارد، مثل آن شعر دارد که: سخن را سر است ای خداوند و بن، يعنی صحبتی که شما می­کنيد سر و ته­ دارد: مياور سخون در ميان سخون، سخن در سخن قاطی نکنيد بايد سر و بهش بهم بخورد، سخون می­گويند لفظ فارسی قديم است سخون را سر است ای خداوند و بن، يک سر و تهی دارد، بُن يعنی ته، مياور سخون در ميان سخون که بشود قر و قاطی کرد قانون يک نظام دارد عبد و مولا نظام ندارد اين اصلاً توجه نشده نکاتی که بين عبد و مولا با آن نظام هست البته عرض کرديم،

س: اين حرف که عبد و مولا

ج: شارع مقدس شارع مقدس شارع مقدس بعد هم در عبد و مولا مولويت مولا اراده شده و در قوانين مولويت شخص اراده نمی­شود قوانين انعکاس رأی خود مردم است اصلاً قانون مجلس اصلاً قانون اساساً درست شده بر اساس آزادی اراده از قرن هفدهم در اروپا که بحث آزادی اراده آزادی انواع

2: 36

ليبرال و اين­ها مطرح شد اين آزادی اراده در بخش قانون به اين، در بخش اداره جامعه که مثلاً خود مردم تصميم بگيرند لذا در آن­جا اصلاً اين بحث مطرح نيست که

12: 36

باشد دقت کرديد

س: قانون اين­ها مطرح بوده با همين بيانی که شما می­فرماييد يعنی اين جور نبوده که ما فقط

ج: ببينيد قوانين ما داريم

س: حموراوی را هم بگوييد آن­هم به اصطلاح قانونی بوده باز با همين مبنای که شما می­فرماييد

ج: نه در اروپا اولاً نبود چون استبدادی­های صرف بود و بعدش هم اروپا اين را آمد روش کار کرد يعنی زياد روی اين آزادی اراده زياد کار کرد اين آزادی اراده خيلی منشأ قرار گرفت، همين نگاه می­کردم يکی از همين ايرانی­های مقاله در باب عقود به اصطلاح رضايي با عقود شکلی نوشته بود خب می­گويد چون ما آزادی اراده داريم نمی­توانيم عقود را شکلی بکنيم من دلم هر جور می­خواهد عقد می­کنيم قرارداد می­کنم اين آزادی اراده را منشأ قرار داده که ما عقود شکلی را بگذاريم کنار عقود رضايي قبول کنيم هرچه می­خواهم دلم می­خواهم آزادی اراده اين آزادی اراده در بخش اجتماعی به آن صورت بود لذا اصولاً اين آزادی اراده اولين کارش که در قانون شد نفی ولايت شد، نفی ولايت يعنی شورايي نظام شورايي اصلاً نظام شورايي ذاتاً به نظام ولايي فرق می­کند، حالا می­خواهد ولايت شاهان باشد ولايت فقيه باشد اصلاً نظام شورايي اساساً بر نفی ولايت است و من يک دفعه ديگر هم عرض کردم اين آيه مبارکه و امرهم شوری بينهم، اين در وصف انصار است نه در وصف مسلمين مطلقاً خدا دارد اوصاف انصار را و انصار همين طور بودند انصار وقتی مشکلی پيش می­آمد جمع می­شدند و رأی زنی می­کردند به خلاف مهاجرين اهل مکه اين جور نبودند ولايي بودند،

س: قرائن قبلی­اش می­فرماييد

ج: بلی قرار آيات همين است واضح است و لذا هم نداريم که مثلاً اين­ها آمدند در هرجايي به شوری عمل بکنند اين امرهم شوری بينهم خاص اين خصلتی بود که انصار داشتند ديگر حالا من وارد اين بحث نمی­شوم من می­خواهم عرض کنم که قانون طبيعتاً به اين شکل پيدا شد و لذا در قانون مولويت مطرح نيست همين طور که نقل کردم از قول مرحوم حاج سيدمحمدتقی خونساری البته ايشان نوشته بأس و زجر ندارد بأس و زجر که دارد اشتباه کردند ايشان، مولويت درش مطرح نيست لذا ما عرض کرديم حق اين است که خطابات که شرعی روح قانونی دارند به اضافه مولويت،

س: من اين آيه را بخوانم: فما اوتيتم من شئ فمتاع الحيات الدنيا و ما عند الله خير و ابقی للذين آمنوا و علی ربهم يتوکلون در آيه بعد می­گويد و الذين يجتنبون کبائر الاثم و الفواحش و اذا ما غضبوا هم يکفرون بعد می­گويد و الذين استجابوا لربهم و اقاموا الصلاة و امرهم شوری بينهم،

ج: همان انصار ديگر

س: آخر اين همه آخر اين آمنوا

ج: اين آمنوا يعنی انصار ايمان آوردند چون قبل از اين­که پيغمبر هم بيايد به مدينه اين­ها انصار ايمان آوردند

س: موصول عموميت دارد ديگر

ج: نه نبود ديگر عملاً نبود بين مسلمان­ها نبود با شوری بين مسلمان­ها نبود اگر آنچه بين مسلمان­ها بود يک نوع مشورت بود شوری را آقايون به معنی شور گرفتند شوری غير از شور است شوری يعنی نظام اجتماعی است اين نظام اجتماعی مبنی است بر عدم ولايت هيچ ولايت نه شاهان نه سر سپرده­گان نه اعيان نه اشراف هر جور ولايتی را نفی بکند،

س: آيه لفظ عام به کار برده

ج: نه دقت کنيد بعدش هم نگاه بکنيد در تفسيرش نگاه کنيد کاملاً واضح است

س: پس توسط تفسير

ج: بلی با تفسير و اين­هايش کاملاً واضح است و بعد هم عملاً هم اين کار را نکردند، خود پيعمبر هم دارد و شاورهم ببينيد و اين شور است،

س: شأن نزول که نمی­تواند مخصص باشد

ج: و شاورهم فی الامر فاذا عزمت فتوکل آن عزم آن مال ولايت است و لذا هم دارد انما وليکم الله و رسوله اصلاً بحث ولايت در خود قرآن مطرح است در قرآن از ولايت سه­تا را دارد الله و رسول و الذين آمنوا، و يکی هم ولايت عمومی المؤمنون بعضهم اولياء بعض، اين چهارتا ولايت در قرآن آمده کسی که قائل به ولايت فقيه است بين سوم و چهارم بايد قرارش بدهد بين الذين آمنوا بين المؤمون و المؤمنات يعنی آن الذين آمنوا که اهل بيت سلام عليهم، اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر اين سه­تا و المؤمنون و المؤمنات بعضهم اولياء بعض که اين ولايت عمومی است اين چهارتا چهارتا ولايت در قرآن آمده دقت فرموديد در ولايت چهارم که عامه مسلمان­ها باهم دارند آن­جا بين مذکر و مؤنث فرق نيست اما در آن سه­تا آن­که اوليش که خداست پيغمبر هم که مرد بود اولی الامر هم مرد است آن وقت ولايت فقيه اگر قبول کنيم بين اولی الامر و مؤمنين می­شود اين ولايت فقيه را قبول کرديم اين ولايت اين ولايت که اداره باشد اين درش رجوليت مرد بودن شرط است زن نمی­شود اما در آن ولايت عامه نه، زن و مرد ندارد لذا اگر خيلی­ها هم بودند حتی در اهل سنت در همين انتخابات می­گويند زن منتخِب بشود اما منتخَب نشود اين منتخِب شدن اين استناد قرآنی­اش را هم به شما عرض کردم منتخِب شدن به خاطر اطلاق آيه، المؤمنون و المؤمنات آن­جا مؤمنات دارد، بعضهم اولياء بعض و لذا فرمود يأمرون بالمعروف و ينهون عن المنکر اين ولايت ولايت اجرائی است در ولايت اجرائی فرق بين زن و مرد نيست اما ولايتی که تدبير الرجال قوامون علی النساء آن قسمتش نه، آنی که مقوميت جامعه است و جامعه قيام می­کند حالا به هر حال ما گفتيم خطابات شرعی روحی خطابات روح قانون دارد فقط فرقش اين است که در خطابات شرعی در احکام الهيه ولايت درش هست در قانون ولايت نيست

س: برداشت متنی کرديد ديگر شما

ج: در يکش ولايت هست در يکش نيست و اصولاً ما در بحث علم اجمالی تنجيز علم اجماعی گفتيم اگر ما به حساب ولايت را قبول نکنيم حق اين است که علم اجمالی منجز نيست آثار قانونی برش بار نمی­شود با ولايت تنجيز را درست کرديم ديگر اين بحث اصول است ربطی اين مباحث اصولی هم با همديگر کار حضرت عباس است علی ای اين بحث را هم يک مقداری خارج شديم امروز يک مقداری خارج شديم

س:

12: 42

ج: اما انشاءالله تعالی فوائدش خيلی لطيف بود، يک نظر کلی به کل اصول بود ديگر شما را آشنا کرديم با

17: 42

در کل اصول و اين راهی را که ايشان رفتند مثلاً عرض کردم حاج سيدمحمدتقی خونساری نوشته که خطاباتی،

س: اين دلالتی اين دفعه درست کرديد شما دلالتی نه لفظی شد نه چيز گفتيد دلالت عرفی من می­گويم اين جزء کدام دلالت­های لفظی است،

ج: نه عرف يک چيزی می­فهمد مثلاً فرض کنيد در عرف،

س: جزء لفظی است يا

ج: خب همين اين­ها می­خواهند بگويند اصلاً دلالت لفظی يک چيزی نيست که شما در فرهنگ­ها و قاموس­ها نوشتيد دلالتی

س: عرف ما

48: 42

ج: نه دلالت لفظی نگاه بکنيد به عکس العمل عمل و عکس العمل، کنش و واکنش معيار اين است

س: عرفی هم باشد دلالت لفظی است

ج: خب همين اين را لفظ می­داند می­گويد آقا چرا نرفت؟ من بهت گفتم گوشت بخر چرا خوابيدی ببينيد کانما در ذهن اين برو گشت بخر نخواب، گفتم برو گوشت بخر چرا خوابيدی؟

س: که بگويم اگر دلالت لفظيه حالا مطابقی است تضمنيه التزاميه

ج: نه آن دلالت لفظی که من عرض کردم در فضای سوم مراد همان دلالتی است که به اصطلاح لغت و وضع لغت است

س: خب پس دلالت اگر آن جور باشد بالاخره اين­جا الآن همه­اش دلالت می­کند

ج: اما در اين، در نظام عبد و مولا اعم از اين است، ممکن است کنش و واکنش باشد عمل و عکس العمل باشد

س: دوتا دلالت که نمی­تواند باشد يا مطابقی است يا تضمن است يا التزام است

ج: عرض کنم که اين سه قسم دلالت اين در منطق که آمده اشتباه

س: در منطق گفتند

ج: در امور تکوينی است اين اشتباه شده با لغت اين را شما در لغت، خيلی نوشتند در اصول، ما گفتيم اين اشتباه است ما اصلاً مطابقی و تضمنی را در مباحث قانونی در مباحث اصول قبول نکرديم هردو را يکی کرديم گفتيم استبطان، نظريه­ای التزامی را با استبطان گرفتيم درش مستبطن است اين معنی، ديگر التزامی را جدا نگرفتيم با تضمنی،

س: بين به معنی الاخص

ج: اصلاً ربطی به آن حرف­ها ندارد مستبطن است اين معنی در آن مستبطن است نه به لحاظ لغوی آنچه که امور تکوينی

س: فقط لزوم بين به معنی الاخص مستبطن است

ج: نه فرق نمی­کند تضمن هم مستبطن است هيچ فرق نمی­کند تضمن هم مستبطن است

س: آن­که هست تضمن که بلی،

ج: تضمن استبطان ما يک نوع به دلالت به اصطلاح صريح و به اصطلاح حالا بهش گفت اوليه لفظ گرفتيم يک نوع دلالت مستبطن اصلاً اين بحث تضمن و التزام را کلاً نمی­آوريم مطابق

س: بلاغی­ها که اين­ها را عقلی می­دانستند

ج: بلی اصلاً اصلاً آن را ما در مباحث به اصطلاح فهم از روايات و ادله لفظيه آن مطلب که اين تضمن است اين التزام است فلان اين حرف­ها را گذاشتيم کنار آيا استبطان هم به اين معنی گرفتيم، که مثلاً عرف می­گويد آقا اين برو گوشت بخر توش خوابيده نخواب، توش خوابيده اين استبطان می­آيد حالا می­خواهد تضمن باشد التزام لازم بين و اين را ما يک بحث وضعی گرفتيم اصولاً و وضعش هم يک وضع عامی دارد يک وضعی به اصطلاح عرفی که اعم از آن وضع لغوی است يعنی ممکن است مثلاً بهش می­گوييم می­گويند ببينيد دقت کنيد مگر نگفتم برو گوشت بخر،

س: نيست که لغت عرف مدون است لغت چيز خاص ديگری نيست که،

ج: می­دانم لغت عرف مدون است ليکن محدد است، عرف تحديد آن طور لغوی ندارد اين مشکلش فرقش اين است می­گويد تو گفتی برو گوشت بخر همين چهارتا کلمه توش نخوابيده که نخواب، ببينيد اين می­گويد ببينيد وقتی عرف عرف يعنی اگر ما عمل و عکس العمل را نگاه کنيم نه کتاب­های لغت را می­گويد گفتم برو گوشت بخر چرا خوابيدی؟ مگر نمی­گوييم ما دقت کنيد يعنی از برو گوشت بخر تو بايد می­فهميدی که نخواب ببينيد اين فهم غير از فهم لغوی است که در ذهن ما هست ليکن من اضافه کردم اين غير از فهم لغوی نکته ديگر هم دارد عبد به تمام به معنی ملک مولاست اين از اين جهت به او فشار می­آورد، لذا نمی­توانيم من يک حرفی نمی­دانم سيدمرتضی هم دارد سيدمرتضی در الذريعه دارد خوب ايشان در بحث اوامر می­گويد ما نمی­توانيم بگوييم امر برای وجوب است چون اين امری است که مولا به عبد می­کند آن به خاطر عبوديت وجوب را فهميده آن اشکال سيدمرتضی اين است که اين، مثل آقايي ديگر آقای خويي هم

س: وقتی که شهيدصدر می­گويد يک چيزی است که از قديمی­ها هم داشتند

ج: که چه؟

س: حالا تحديد حق مولويت نکردند

ج: حق الطاعه

س: نه حق مولويت که امر دلالت بر وجوب نمی­کند مگر به خاطر حق مولويت

ج: آقای خويي می­گويد ديگر آقای خويي می­گويد نائينی هم می­گويد ليکن آقای خويي می­گويد به حکم العقل يجب علی العبد طاعة المولی، اگر اين حرف ايشان باشد که معنايش عبوديت ذاتی است تکويناً به عبد چون عقل همچو حکمی نمی­کند، نائينی دارد به حکم العقلاء اين درست است و ما عرض کرديم هيچ کدامش هم واقعاً درست نيست حرف سيدمرتضی درست است چون درست بحث عبد و مولاست اما نکته اساسی اين است که ما معتقد هستيم در عرف معنای الزام خودش هست ولو وجوب قانونی نباشد که يک کسی بخواهد يک مطلبی را به رفيقش الزاماً بگويد لازم نيست که حتماً وجوب قانونی باشد وجوب يک امر اعتباری است که در قوانين هم مختلف است حدودش مختلف است و لذا آن شب عرض کردم بحث اول در اصول بحث حقيقت وجوب و حدود اين وجوب اين حدود يک بحث مستقلی است غير از دلالت صيغه و ظهورات لفظی

س: شما هم جای بحث اعتباريات را در اصول خالی می­بينيد

ج: طبعاً بايد اعتباريات

43: 47

س: مرحوم آقای طباطبايي خيلی مفصل بهش پرداخته

ج: ايشان اعتباريات ادبی را دارد مرحوم آقای طباطبايي من خوانديم تو درس عبارت ايشان را خوانديم اصلاً خوانديم ايشان ادراکات اعتباری که در جلد اول اصول فلسفه است متعرض ادراکات اعتبار ادبی شده و ايشان چون اصلاً نظرش به آن است بعد از اين­که در درس پريروز من گفتم يکی گفت آقا نظرش مثال بوده يکی گفت نه اصلاً چون کاری به اين حرف­ها نداشت ايشان داشت ادراکات حقيقی در مقابل ادراکات اعتباری را قرار بدهد شما يک شير حقيقی می­بينيد يک شير اعتباری که خودتان درست می­کنيد می­گوييد زيد اسد، اين شيری است که آن درست می­کند آن نظرش رو اين است يعنی ديد فلسفی نگاه می­کند ما چون ديد قانونی نگاه می­کنيم لذا و ايشان هم مطالبش را تقريباً از مرحوم حاج محمدحسين گرفته ليکن حاج محمدحسين سعی کرده بحث قانونی را هم بياورد ما با نظريات مرحوم حاج شيخ محمدحسين، حاج شيخ محمدحسين اعتبار يعنی انشاء را ابراز اعتبار نفسانی ما گفتيم نظريه ابراز را قبول نکرديم آقای خويي هم دارد ايشان هم دارد

س: آقای خويي ابراز می­داند

ج: حاج محمدحسين گرفته ديگر ايشان هم ابراز است، و ما توضيح داديم ايجاد است ايقاع است هم حاج محمدحسين اشکال می­کند هم آقای خويي ايقاع اعتباری نمی­شود ايقاع حقيقی نه ايقاع اعتباری است، وعاء اعتبار را برای خودش يک وعائی می­بيند در وعاء اعتبار آن وقت اين معنانيش می­گويم بحث­ها همه بهم تنيده است، لازمه­اش اين است که آن را يک واقعيتی بيند دقت کرديد يعنی امر اعتباری قوامش به اين است که واقعی نيست ليکن برايش يک واقعيتی فرض کرده من جمله از اين واقعيت­های تسانخی که باهم دارند و عرض کرديم در اعتبارات قانونی تسانخ را قبول کرديم ليکن اين­که اعتبارات قانونی درش مولويت نيست راست است اين قبول است و در شرع مقدس مولويت است رکنش مولويت است، انما وليکم الله و رسوله و الذين آمنوا، نمی­شود از خطابات شرعی دست برداشت اين فارق اساسش اين است آن وقت ما ضوابط قانونی

48: 49

ظلمونا ضوابط قانونی تسانخ و ارتباط قوانين و اصولاً اگر در روايات هم دقت، مثلاً شما اگر ناخنت را با آهن گرفتی حديد لباس اين نماز باطل است خوب شما حالا ببينيد چقدر فاصله دارد اين می­خواهد تسانخ را تا اين­جا هم بکشد اين را ديگر ما قبول نکرديم، توی روايت عمار عمار ابن موسی توضيح داديم تسانخ تا اين­جا نمی­کشد و اين آثار فراوان دارد مثل اخذ اجرت در واجبات خب مرحوم حاج شيخ محمدحسين رساله دارد خوانديم ما معظم رساله­اش را در درس خوانديم ايشان می­گويد مثلاً شش وجه ذکر می­کند برای اين­که اخذ، خود وجوب منافی با اخذ، خود وجوب بنفسه در اعتبارات قانونی منافی باشد نقل می­کند يک و دو و سه مثلاً نقل می­کند از مرحوم صاحب جواهر که وجوب يعنی مجانی توش مجانيت خوابيده بعد ايشان اشکال می­کند نه توش نخوابيده، خود وجوب بنفسه منافات ندارد با اخذ اجرت، در مجانيت نخوابيده راست هم است توش مجانيت نخوابيده اين بحثی است که من عرض کردم وقتی شما وجوب را مطرح می­کنيد حدودش را هم مطرح کنيد يکی از حدودش اين است آيا توش مجانيت خوابيده نه نخوابيده لذا هم مرحوم ايروانی هم آقای خويي اشکال­شان اين است که نسبت بين افوا بالعقود و من يکتمها فانها آثم قلبه نيست چون اين می­گويد شهادت واجب است شما اداء شهادت بکنيد آن­هم می­گويد اوفوا بالعقود، پس چه اشکال دارد من می­گويد آقا ازتان پول می­گيرم به من پول دادی می­روم شهادت می­دهم و الا نمی­دهم

س: پس نکته­ای

ج: مرحوم آقای خويي نکته آقای خويي اين است که مرحوم ايروانی هم دارد نه تخصيص است نه حکومت است يعنی اين دوتا نص را پهلوی هم بگذارد و من يکتمها فانه عاصم قلبه با آن نص، افوا بالعقود نه تخصيص می­زند عقود حالا ولو در باب اداء شهادت باشد می­گويد آقا من پول می­گيرم می­روم اداء شهادت می­دهم و به خاطر اوفوا بالعقود يجب الوفاء از آن ور هم گفته و من يکتمها بلی من کتمان شهادت نمی­کنم می­روم اداء می­دهم البته بنابراين که يکتم در مقام اداء باشد حالا در تحمل يا اداء فعلاً وارد بحثش نمی­شويم اين نکته فنی اين­جاست که نسبت بين اوفوا بالعقود و من يکتمها چه است؟ مرحوم آقای خويي می­گويد نه تخصيص است و نه حکومت که مرحوم ايروانی هم دارد استاد ايشان البته اشاره به اين معنی هم اجمالاً آقای شيخ محمدحسين دارد ليکن آقای خويي بيشتر از اين­ها ما برای اولين حاج شيخ محمدحسين هم ندارد برای اولين بار اين راه را وارد شديم، گفتيم فضای قانونی در فضای قانونی اين طوری است اعتبارات شخصی مثل عقود و اين­ها اعتبارات شخصی­اند و اعتبارات قانونی در فضای قانونی اين طور است اعتبارات قانونی دست قانون باز است که جعل می­کند اعتبار می­کند چيزی اما دست التزامات شخصی باز نيست ما نمی­توانيم هر چيزی را اعتبار بکنيم به قول امروزی­ها شهروند يا ستيزن يا مواطن عرب­ها مواطن می­گويند مواطن حق ندارد يا قديمی­ها مکلف، مکلف حق ندارد هر چيزی را اعتبار بکند در اعتبارات شخصی رکن اساسش قانون بايد اجازه بدهد اعتبارات شخصی نافذ هست در حد قانون،

س: آزادی اراده را قبول نکرده ديگر

ج: بلی

س: آزادی اراده

ج: ابداً با قانون نمی­سازد و لذا اعتبارات شخصی اصولاً محدود می­شود به قانون، لايمين فی قطيعة رحم، شما قسم بخور نذر بکن برای گناه نمی­شود اين نذر، نذر اعتبار شخصی است ديگر، المؤمنون عند شروطهم الا شرطاً احل حراماً شما می­توانيد شرط بکنيد اما شرط نبايد قانون را از بين ببرد، من اين کتاب را به تو می­نويسم يک جام شراب بخوری، خب نمی­شود همچو کاری، نه شرط نه صلح عقود نمی­توانند يعنی التزامات شخصی اصولاً نمی­توانند جلو اعتبارات قانونی بايستند اين مال فضای قانون است خوب دقت کنيد اين نسبت تخصيص و حکومت و اين­ها نيست آن وقتی می­گويد اوفوا بالعقود يعنی من التزامات تو را امضاء کردم تمامش کن،

س: تو اين فضا

ج: اما تو اين فضا، يعنی جای که من خودم قانون دارم، تا حالا کسی نگفته از آقايون می­خواهيد معمی چو حل گشت آسان شود، واضح بود يکدفعه اين آقا گفت مطالب شما واضح است چرا قبلی­ها نگفتند؟ خب چه کار کنم نگفتند تقصير من چه است اين فضای قانونی را ما اضافه کرديم خود فضای قانونی خودش، توی عبد و مولا اين نيست اين­ها تفکرشان عبد و مولاست لذا آمديم حل قصه را کرديم اگر اينی که آقای خويي می­گويد تخصيص نيست اين چون روی عبد و مولا فکر می­کند ما آمديم فضای قانونی درست کرديم عوض کرديم بحث را عوض کرديم، و لذا اول عرض کرديم يک کسی روی اين فضا صحبت می­کند يک کسی رو آن فضا صحبت می­کند ما آمديم گفتيم فضای قانونی طبيعت قانون اين است نمی­تواند به شما اجازه بدهد اجازه بدهد، شما به التزامات­تان عمل بکنيد تا جايي که با قانون مخالف است با قانون خودش، التزامات شخصی قانونيت محدود است نمی­خواهد تصريح بکند آقای خويي گفته تخصيص يا حکومت آن تصريح می­خواهد آن بايد بگويد اوفوا بالعقود الا در جايي که حرام است مثلاً يا جايي که واجب است اين تخصيص می­خواهد ما می­گوييم تخصيص نمی­خواهد طبيعت قانون اين است قانون نمی­آيد التزامات شخصی شما را انجام بدهد، تا جايي که خود قانون جعل دارد التزامات شخصی محدود است اين حدش از کجاست؟ از خود قانون در اعتبارات عبد و مولا محدوديت ندارد،

س: خارج می­شود يک جورهایي

ج: بلی آقا

س: تخصصاً خارج می­شود يک جورهايي

ج: نه تخصص اصلاً نظر ندارد نه اين­که تخصص،

س: همان ديگر

ج: اصلاً ناظر يعنی اصولاً طبيعت قانون اين طوری است و لذا ما آمديم گفتيم اين تخصص و نمی­دانم تخصيص و حکومت و ورود اين­ها کلاً جزو ادبيات قانونی است دو روح قانون مثل حرف صاحب جواهر، می­گويد ما وقتی وجوب را تحليل می­کنيم توش مجانيت خوابيده پس اوفوا بالعقود نمی­گيردش سه راهی را که ما رفتيم يعنی اين است که آقايون نسبت بين دو دليل را يا تخصيص گرفتند يا بعدها حکومت شيعه اضافه، اين در سنی­ها نيست حکومت و ورود ما اصلاً گفتيم اساساً در بيان دوتا دليل سه نکته اساسی داريم يکی ادبيات قانونی که می­شود تخصيص و حکومت و ورود يکی روح قانون و حقيقت اين قانون مثلاً سنن است جزء فرائض است کيفيت قانون خود آن بين دوتا حکم جمع می­کند سوم فضای قانونی، اين فضای قانونی لفظی نيست و رو حکم هم بر نمی­گردد اين به فضای که بين قوانين است، آن رابطه­ای که بين قوانين است آن را بررسی می­کند خود اين فضای قانونی، يک وقتی آقای دکتر

40: 56

اين­جا بود يک کم شرح دادم خيلی خوشش آمد که اين کسانی که قانون کار می­کنند اين نکته خيلی و لذا اصلاً الآن وقتی يک ماده قانونی می­خواهند بگويند با فلان ماده معارض نباشد با فلان، متعارف است ديگر الآن

س:

56: 56

ج: اصلاً کاملاً بلی اين با فلان ماده مخالف نباشد طبيعت نظام قانونی يک نوع تسانخ و ترابط بين اين­ها بايد باشد اين نه برگشتش به روح قانون است نه برگشتش به ادبيات قانونی است،

س: يک نکته متنش همين بود با

ج: و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين